

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه احزاب (جله هفتم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۷/۱۰/۲۶

- قبل از شروع هر کسی نیتی کند و برای استجابتش دعا کند. هر چند قبل از اینکه دعا کنیم استجابتش صورت گرفته است اما برای اینکه حسن ظن خود را اثبات کنیم، از خدا چیزی بخواهیم تا به ما بدهد. هر کسی هر چیزی در ذهنش آمد را بگوید. حتی اگر دنیوی باشد. برای استجابتش صلواتی ختم کنید.
- برای اینکه امشب ما هم، به شب حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متصل شود و از دعاهایی که حضرت می-کنند ما نیز بهره مند شویم صلوات ختم بفرمایید.

سوره احزاب سوره نظام سازی است

این سوره، سوره نظام سازی است و خیلی از مباحث نظام سازی از این سوره قابل استخراج است.

ایرادهای انسان در حوزه ارتباط با خدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

از اشکالات و آسیب هایی که در این سوره به آن اشاره شده است این است که فکر می کند خدا علیم است اما خدای علیم را حکیم نمی داند یعنی خدا علم دارد اما دلیل نمی شود هر جا علم دارد، برای آن حکم هم داشته باشد! خدا به همه چیز علیم است و مثلاً همه رفتارهای ما را می داند اما دلیل نمی شود که برای همه رفتارهای ما حکم داشته باشد. هر جا که علم خدا می رود، حکمش نیز می رود. به همین دلیل می گوید خدا علیم حکیم است و اولین ایراد در سوره همین است که که انسان به علیم حکیم بودن خدا بی توجه است. دومین ایراد به نوع انسان این است که:

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

انسان می‌داند که خدا همه چیز را می‌داند و به دلیل قدرتی که دارد، تسلط دارد. همه آنچه که انسان کرده را خبر دارد اما نمی‌داند که خداوند از جزئیات، فرآیند و آثارش در گستره زمان نیز با خبر است و اصلاً این برایش موضوعیت ندارد.

انسان‌ها نسبت به علم خدا ممکن است شکی نداشته باشند اما نسبت به خبیر بودن ممکن است تردید داشته باشند. خبیر بودن یعنی اینکه یک عمل ممکن است تا روز قیامت پی در پی اثرات مختلف داشته باشد و اثرهای دیگری را تولید کنند. خبیر یعنی این موضوعات را به تفکیک جدا می‌کند. انسان احساس نمی‌کند که خدا در محاسبه اینقدر دقیق باشد. انسان اینقدر پیوستگی بین اعمال را قبول ندارد! از مشکلات انسان قبول نداشتن خبیر بودن خداست. اگر انسان خبیر بودن خدا را قبول داشته باشد اولین سؤالش این خواهد بود که من چه کاری می‌توانم انجام بدهم که بدون اینکه تجربه من دخیل باشد و آزمون و خطا کاری، آن را به انجام برسانم، جوابش می‌شود: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ تبعیت از وحی.

عملی که انجام می‌دهد، این عمل منجر به واکنشی در جایی دیگر می‌شود. حرفی که زده می‌شود دائم در حال انتقال است. اعمالی که توسط حکم خدا انجام می‌شود، ضمانتش با خداست و هر اتفاقی هم که افتاد خوب یا بدش با خداست. من دخیل در آثار نیستم و عمل من جزئی از تکوین است. وقتی تبعیت از وحی ندارم و خودم باید ضمانتش را بکنم، این خیلی سخت می‌شود. اگر کسی خبیر بودن خدا را بفهمد، نمی‌تواند به وحی بی‌اعتنا باشد. یعنی اگر کسی به وحی بی‌اعتنا بود و برای هر کاری که انجام می‌دهد حکمش متصل به وحی نباشد، این یعنی خبیر بودن خدا خیلی برایش موضوعیت ندارد و مهم نیست.

اولین ایراد: انسان می‌داند خدا علیم است اما نمی‌داند علیم حکیم است.

دومین ایراد: انسان می‌داند خدا علیم است اما نمی‌داند علیمش خبیر است.

سومین ایراد این است:

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

می داند خدا علم و قدرت دارد اما یا نمی داند یا نمی تواند، به هر حال نمی تواند دلش را به وعده های الهی گرم کند. احساس می کند خدا عظمتی دارد و این فرد سنجیتی ندارد که بتواند به او **اعتماد** کند. مثال وکیل اینگونه می شود که فرضاً پدری برای پسرش به خواستگاری می رود و می گوید خانه و پرداخت ماهانه ات با من. پسر این را می فهمد اما اگر شبیه همین را در قرآن بگوید، فرد نمی تواند این را بفهمد و می گوید من کجا، خدا کجا! چیزی بگو که با واقعیت جور شود...! خدا را آنقدر بزرگ می داند که نمی شود به او اعتماد کرد! خیلی وقت ها اعتماد نکردن به خدا به خاطر کوچک شمردن او نیست بلکه خدا را آنقدر بزرگ می داند که نمی تواند با او حرف بزند و او را ببیند. بعد می گوید مگر در این عالم فقط من هستم و بنده دیگری نیست! پس مشکل سوم می شود اینکه خدا خیلی خوب است اما نمی شود به وعده هایش اعتماد کرد. مشکل دیگر در اینجا این است که حالا نمی دانیم سر چه کارهایی باید توکل کنیم. راه فهم آن رجوع به قرآن و روایات و علماست. توکل نیاز به حکم دارد. نمی توانی همینطوری توکل کنی! نیاز به حکم دارد. به هر حال جنس خدا خودمانی بودن و حضوری می خواهد که این حضور با یک دلگرمی همراه است.

این سه خصوصیت در جامعه ایمانی شکل می گیرد. یعنی خدا و رسولش را قبول دارد اما می گوید خدا می داند اما حکم در همه جا ندارد! کسی چنین بگوید اتفاقاتی که در سوره برای افراد افتاده است، برایش می افتد.

آیات ۳۹ تا ۴۳

ابلاغ رسالت

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)

گروهی با پیامبر مخالفت می کنند یا نه، بنا می شود پیامبر دین را به شهرهای دیگر منتقل کند. باید عده ای آموزش ببینند و به سرعت بروند برای آموزش در جاهای دیگر. در همین مسیر هم ممکن است تهدیدهای جانی یا مالی داشته باشد. «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» از اینجا معلوم می شود که انسان ها در

همین جامعه که ابلاغ رسالت توسط رسول اتفاق می افتد، از غیر خدا می ترسند. هر کسی این آیه را بخواند می گوید چرا می ترسند، اما نوبت خود او هم که می شود، چنین است. جنس ترس این است. ترس و ضرر دیده می شود. آیا نصرت خدا به موقع است؟ بدون ضرر است .. این ها می شود مسائل اجتماع.

در مورد کلاس های قرآنی که گذاشته می شود به حکم این آیه قرآن که می فرماید هر جا که رسولان دعوت به دین می کردند آنها را بیرون می کرده اند، جریان اینگونه است که قاعدتا نباید اجازه بدهند که حرفی از خدا بزنیم. الحمدلله که بیرونمان نمی کنند و از ما پذیرایی هم می کنند! باید احساس کرد این کار آنقدر ارزش دارد که باید برایش جان گذاشت، حالا اگر تقدیر و الثفات کردند، الحمدلله. اینطوری می شود که افراد برای قرآن درس دادن و هدایت کردن هایشان اجر نخواهند، بلکه فقط می خواهد که آنها گوش کنند و عمل کنند. حتی اگر عمل نکردند هم، باز من وظیفه خود را باید انجام بدهم. حتی اگر گوش ندهند هم باید حرف خدا را بزنم. حتی اگر گوش ندهند و بیرونم کنند، باید حرف را بزنم. طمع و ترس دو برادر دو قلو هستند. اگر به طمع کاری را انجام داد، حتما ترس هم بروز خواهد کرد.

ذکر کثیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

این آیات آیات عجیبی هستند. اینکه خداوند چیزی را از انسان به صورت زیاد خواسته است یا به این دلیل است که او را به چیزی که خیلی ضروری است تکلیف کرده است که کم آن اثر ندارد و حتما باید زیاد باشد تا اثر کند. انسان در جاهایی یک مرتبه دچار غفلت هایی می شود که منجر می شود کارهای قبلی او هم از بین برود. چون ممکن است در فاصله خاموشی ذکر، تمام کارهای قبلی را هدر دهد، بنابراین امر ذکر کثیر است. ذکر مهم است اما کثرت آن مهم است. یا این کثرت عددی است یا عمق ذکر باید وسیع باشد. به نظر می رسد در اینجا زمان ذکر است. یعنی هر کسی در هر حدی که می تواند، زیاد یاد خدا کند. حد هر کسی متناسب با ظرف خودش است.

✓ اولین برنامه در زندگی این است که کاری کنیم که ذکر کثیر خدا در ما تقویت شود. برای تقویت ذکر کثیر در خود باید بدانیم مصادیق ذکر خدا چیست؟ برای آنکه بدانیم مصادیق ذکر خدا چیست، باید پیش از آن بدانیم معنای ذکر چیست؟

اگر کسی بخواهد به این امر عمل کند، باید برنامه‌ریزی داشته باشد. چون وقتی انسان بخواهد کاری را به صورت زیاد انجام دهد بدون برنامه نمی‌شود. اگر کم باشد می‌شود اما زیادش نمی‌شود. برای برنامه‌ریزی معنا و مصداق نیاز است.

ذکر به معنای **یاد** نیست بلکه یاد لازمه ذکر است. ذکر در واقع یک وصل است. یک دستاویزی را داشتن برای حاضر شدن نزد خدا. سببی را که می‌تواند او را **وصل** به خدا کند، **ذکر** گویند. قطع نشدن این سیم اتصال با خدا را «ذکر» می‌گویند. مثل سیم برق که چراغی را روشن نگه می‌دارد.

معنای دیگری که می‌توان داشت این است که روی کردن انسان به خدا، خالقش و مدبر و ربش را ذکر می‌گویند. اگر مفهوم ذکر را متوجه نشویم، دچار اشتباهی می‌شویم که الفاظی که دلالت بر ذکر دارد را به جای ذکر قرار می‌دهیم. خیلی وقت‌ها حتی با وجود تسبیح به دست داشتن و صلوات فرستادن و... حواس مان و قوه حافظه‌مان جای دیگری است و بعد هم احساس ذاکر بودن می‌کنیم! ذکر زبانی هم یک مرحله ذکر است و علما بر روی آن تأکید داشته‌اند، حتی امام (ره) در کتاب آداب صلوه می‌فرمایند ذکرهای زبانی را بگویید تا قلب ذاکر شود و البته این در جای خود محفوظ است. اما اگر این طولانی شود و قلب ذاکر نشود، مشکل دارد. به این دلیل است که این تلقین اتفاق نیفتاده است و قلب آن ذکر را پس نمی‌دهد!

ذکر به معنای این **هوشیاری** است که من برای خدا هستم. هوشیاری نسبت به خدا. هر کدام از این سه را که در نظر بگیرید یعنی یاد، وصل یا هوشیاری، باید زیاد شود. اینکه ما مدام فکر کنیم در حضور خدا هستیم، برای نوع انسان ممکن نیست. فقط کافی است در ۱۷ رکعت در محضر خدا باشی! افراد نوعا حتی در همین بیست دقیقه هم قدرت تمرکز به این صورت را ندارند. ذکر کثیر نمی‌تواند خارج از طاقت همه ما باشد، باید به گونه‌ای باشد که همه بتوانیم انجام دهیم. سعی کن این یاد در نماز را دائما ارتقاء دهی. انسان باید برای این ارتقاء تمرین کند.

✓ دومین کار این است که انسان به این مورد توجه داشته باشد که در بستر زمان زندگی می‌کند. این بستر زمان یا شب است یا روز و این دو برای خداست. تعلق‌هایی که به این زمان داریم را به خدا بدهیم. در واقع هر وقت به آن توجه می‌کنیم، بر اساس تعریفی که از قبل برای خود داشته‌ایم آن را به خدا نسبت دهیم. برای خود تعریف کرده‌ایم شب و روز از آن خداست و آسمان برای خداست. بسترهای وقوع را که زمان و مکان است از خدا بدانیم. موقعیتی که خداوند فراهم کرده است، بحث بیداری، خواب، هوشیار بودن خود و زنده بودن در

موقعیتی از شب یا روز که برای خداست و در مکانی که برای خداست. این خود یک مدل ذکر خداست. بسترهای وقوع را از خدا دیدن. در ادعیه وارد شده از اهل بیت (علیهم السلام) مثلا آمده است بعد از بیدار شدن از خواب، سجده شکر داشته باشیم. یاد مرگ از این جهت، یاد خداست. در روایات آمده است که اگر کسی هر روز بیست بار یاد مرگ کند، از شهداست.

✓ سومین کار برای داشتن ذکر کثیر این است که ما عمدتاً برای انجام کار مأمور هستیم. اغلب باید کار انجام داد و گاهی خلوت داشت و فکر کرد. در موقعیتهایی که برای انجام کار برای ما فراهم می‌شود چه مطالعاتی و چه عملیاتی، باید موضوع آن کار را تحلیل کرد و به فضای کتاب قرآن منتقل کرد. باید اصرار داشته باشیم تا بدانیم نظر قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) در مورد آن کار چیست. اصرار داشته باشیم به تحلیل موضوع مورد مواجهه و ارتباط دادن آن به روایات و ادعیه.

مثلاً تناول غذا: بسم الله بگویم و آدابی را که از سوی اهل بیت (علیهم السلام) برای آن گفته شده است، بدانم و انجام دهم، این می‌شود ذکر خدا. ذکر خدا می‌شود مواجهه آگاهانه و مسئولانه و از روی حکم خدا در آن موقعیتی که وجود دارد و بخش مهمی از ذکر خدا توسط این موضوع پوشش داده می‌شود.

✓ چهارمین کاری که می‌توان انجام داد، قرار دادن محل‌هایی مثل ایستگاه در طول روز برای بازشناسی ذکر است. مثلاً موقعیتی مثل ساعت ده که اوج کار فرد است. هر روز قرار می‌گذارد تا آیه‌ای یا روایتی را بخواند. قرار دادن موقوف‌ها و زمان‌هایی برای تجدید عهد که می‌تواند با یک آیه یا یک روایت یا صلوات باشد، خیلی مهم است. این موقوف‌ها گاهی می‌تواند تبدیل به یک جریان اجتماعی شود. مثلاً جمعی همگی قرار می‌گذارند تا ساعت ده صبح یک صلوات بفرستند. این‌ها ایجاد شبکه ذکر می‌کند. می‌توان در این راستا خلاقیت‌های زیادی به خرج داد و برای این موضوع در روایات مطالب زیادی وجود دارد.

✓ پنجمین کار برای ذکر کثیر، علم است. علم در ذکر داشتن بسیار اهمیت دارد و بی‌بهره بودن از علم خسارت-های زیادی با خود به همراه دارد. منظور از علم نیز، علم توحیدی است. فیزیک و ریاضی و زیست و ... اشکالی ندارد، به شرطی که نماد آیات محکمه باشد. اینکه انسان در زندگی هیچوقت کتاب خواندن و محصل بودن خود را رها نکند، خوب است. خود علم از مصادیق ذکر کثیر است به شرطی که آیه محکمه، فریضه واجبه و سنت قائمه باشد و یا انسان را به نشانه‌های محکم الهی دلالت دهد. مثل مطالعاتی که در مورد هستی و تکوین و رخدادهای طبیعی می‌خواند یا در مورد واجبات علم می‌یابد یا از سنت‌های جاری زندگی انسان می‌خواند که در زندگی تبدیل به اخلاق می‌شود.

✓ ششمین کاری که می‌توان برای ذکر کثیر داشت، محاسبه داشتن‌های شبانه است. به نظر می‌رسد ذکر کثیر هر کسی تابع شب‌داری و شب‌زنده‌داری اوست. به نظر می‌رسد بدون شب‌داری و شب‌زنده‌داری، ذکر به شکل کثیر جاری نمی‌شود. ممکن کسی بگوید در زندگی‌های امروزی نمی‌شود اما از محرومیت‌های زندگی ما شب نداشتن است! ماه ندیدن، آسمان ندیدن، تاریکی را درک نکردن، سجده شبانه نداشتن و عدم تجربه سکوت شبانه. نوعاً از این موارد بیگانه هستیم و فقدان این موارد به ذکر کثیر به شدت لطمه می‌زند. آرزوی شب‌زنده‌داری خیلی می‌تواند جایگزین خوبی باشد. این آرزو روزش را ذاکر می‌کند. در برخی این آرزو اثر زیادی دارد. خداوند می‌خواهد انسان را به حقایق دلالت دهد. هر کسی این حرف را شنید، برود و ببیند چگونه می‌تواند ذکر را در خودش کثیر کند.

✓ هفتمین راهکار این است که انسان نگران حقوق دیگران است اما نمی‌داند چه باید بکند. خود را در همه چیز عاجز می‌داند و خود را نیازمند این می‌داند که به او بگویند. ماهیت ذکر ایجاد هوشیاری می‌کند. یعنی مثلاً کسانی که به کمک تو نیاز دارند یا کاری که باید انجام دهی را فراموش می‌کنی یا ... زیاد فراموش کردن‌ها از ذکر نداشتن است. جمله یادم رفت نقل زبان کسی است که ذکر کثیر ندارد! خاصیت ذکر کثیر به روز بودن فرد است. به غیر از الهام الهی، با این همه مشغله بعید است انسان بتواند همه حقوقش را بجا آورد! نشانه ذکر کثیر، هوشیاری است. نشانه فقدان ذکر کثیر، نشدن‌ها و فراموش کردن‌های زیاد است.

برخی از امرها در قرآن مادر امرها هستند و قداست اعتنا به آنها، ذریه حضرت صدیقه (سلام الله علیها) شدن است. خود امر ساحتش اینگونه است. «اذکروالله ذکر کثیرا» امر مادر است و هر کار خوبی را انجام دهید در این امر جا می‌گیرد. آنقدر این ذکر، مادر است که می‌توان در مورد یک کودک هفت ساله هم گفت می‌توان کاری کرد که ذکر کثیر داشته باشد. همین مقدار که حس طیبی در او ایجاد شود و در ذهنش یک پدر شجاع بیاید و کلمات طیب در او بیاید، ذکر کثیر آمده است. آنقدر مهربانی به او نشان می‌دهد تا به جز کمال نبیند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱)

به نظر می‌آید خود این آیه را باید انسان زیاد بخواند. همین تکرار آیه، خودش کارآمد است. هر چیزی در قرآن خودش است و قدرت ذکر با خواندن این آیه در او فوران می‌کند. آنقدر باید تکرار کرد تا ذکر کثیر نصیب فرد شود.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيماً (۴۳)

آیا انسان فکر می کند خدا غیر از این است؟ این آیه خطاب به مؤمنینی است که این گمان را نسبت به خدا ندارند.
چرا باید فهم در مورد توحید در این حد پایین باشد که بخواهد چنین گفته شود؟..

ان شاء الله که حسن ظن ما به خدا زیاد شود که اگر این اتفاق بیفتد، وضعیت زندگی معمولی ما نیز به شدت تغییر پیدا
می کند.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات